

پیرهرات (خواجه عبدالله انصاری)

فرصتی دست داد تا چندگاهی بر آئینه شخصیت پیرهرات نظاره نموده و در زوایای متنوع شخصیت آن به کند و کاو بپردازم. خواجه عبدالله انصاری همانی که در کازرگاه شریف هریوای باستان مدفون است و آستانش زیارتگاه خاص و عام می باشد. آنی که هریوگان پیرهراتش خوانند و به نام و نشانش افتخار کنند. خواجه بیکه درگهش پناگاه قلندران، درویشان و مفسران است. مرشدی که برکرسی تدریس می نشست و مریدانش را درس تفسیر و حدیث می داد. عارفی که باواژگان زیبای آهنگین و نثر مسجع با حضرت حق راز و نیاز می کرد و مناجات نامه اش مرحمی بردلهای ریش می گذارد. شارعی که به یکدست درّه داشت و به دستی دیگر کتاب و خلق را امر بمعروف و نهی از منکر می کرد؛ با متکلمان، حکیمان، فلاسفه و صوفیان سرکش می ستیزید؛ عجوبه بیکه با نسب عربی و تربیت هروی «سیصد هزار حدیث و هفتاد هزار بیت عربی از حفظ داشت». در این نوشتار فشرده در باره این شخصیت چند بعدی که مملو از تعصب و سختگیری عربی؛ ذوق هنری خراسانی و طبع نازکخیالانه هروی بود، به بحث می پردازم.

نام و نسب خواجه:

«ابو اسمعیل خواجه عبدالله الانصاری ولد ابومنصور محمد الانصاری است و ابومنصور از اولاد مت انصاری بود و مت پسر ابویوب رضی الله عنه صاحب رحل رسول الله صلی علیه وسلم، و مت در زمان خلافت عثمان ذوالنون رضی الله عنه در مصاحبت احنف بن قیس بخراسان شتافته در بلده فخره هرات ساکن گشت. ولادت خواجه عبدالله در آخر روز جمعه دوم ماه شعبان بسنه 396 هجری بقیه نذر مصرخ روی نمود» (1)

نسب خواجه عبدالله به ابویوب خالد بن یزید انصاری متوفای 52 هـ ق صحابی معروف می رسد. ابویوب همان است که پیامبر (ص) هنگام هجرت از مکه به مدینه در خانه اش فرود آمد. «مادر خواجه از مردمان بلخ بود» (2) وفات پیر هری در روز جمعه 22 ذی الحجه سال 481 هـ ق به سن هشتاد و پنج سالگی رخداد.

عصر زندگی خواجه:

در دوره زندگانی خواجه عبدالله خراسان دوران اعتلای فرهنگی و تمدنی خود را می پیمود و گوهرهای نفیس مدنیت ریشه دارش را در پرتو تمدن مختلط خراسانی_اسلامی جلای افزون می داد. علامه شبلی نعمانی می نگارد: «خاندان سامانی اول خاندانی است که در ترویج زبان فارسی قدمهای وسیعی برداشت. نظر به اینکه سلسله نسب خاندان مزبور به بهرام چوبین می رسد باید ایشان را زنده کنندگان نام جم و کسری دانست.» (3) وی باور دارد که در عهد غزنویان شعر و ادب به اوج ارتقا و اعتلاء رسید و سلطنت غزنویان در حقیقت تداوم بخش دوره سامانیان بود.

1 - تاریخ حبیب السیر، جلد دوم، ص 314

2 - طبقات صوفیه، مقدمه، ص الف

3 - شعرالعجم، ترجمه سید محمد تقی فخرداعی گیلانی.

ذبیح الله صفا هم به این نظر است که «قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم عصر طلایی ظهور علما و شعرای بزرگ و تالیف و تدین کتب بی شمار است» (4) درین دوران شخصیت‌های علمی، ادبی و عرفانی بزرگی پا بعرضه حیات نهادند که می توان از رودکی، دقیقی بلخی، عنصری، فردوسی، فرخی، سنایی، عمرخیام، انوری، ابن سینا، ابوریحان، ناصرخسرو، ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری و غیره یاد کرد.

در این ایام در پهلوی شعر درباری و مدیحه سرایی عرفان و تصوف نیز سیر صعودی گرفت و با شعر، هنر و ادب دری آمیزش پیدا کرد. استاد زرین کوب درین باب می نگارد: «درسال هائی که خراسان به سبب تشویق محمود غزنوی شاعران و اهل ادب را یکسره مشغول مدیحه سرائی می دید، تصوف نیز بازار خود را به تشویق و ترغیب ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر در اوج میافت. وقتی میراث ستایشگری عنصری و فرخی نصیب انوری و معزی شد، میراث خرقانی و ابوسعید به قشیری و غزالی رسید. در حالی که ابوسعید و اصحاب او را در روزگار سلطان محمود علما و فقهاء نشابور به کفر و زندقه نسبت میدادند، علماء بزرگ نشابور و طوس در روزگار ملکشاه و سنجر (سلجوقی) به تصوف گراییدند» (5)

زرین کوب همچنان به این نظر است که در اوایل عهد سلجوقی تصوف بمرور زمان چنان حیثیتی یافت که توانست از یک شارع حنبلی سختگیر هرات پیری جگرسوز و آتشگرفته صوفی مشرب بسازد که سوز مناجاتش بر دل‌های مشتاقان زلزله می افکند.

در عهد زندگی خواجه علم کلام، فلسفه و علوم عقلی فرصت رشد و انکشاف پیدا کرده نتوانست. سلاطین وقت به ارشاد شارعین متحجر و برخی متصوفان سختگیر به علوم عقلی مخالفت می کردند؛ چنانکه سلطان محمود غزنوی کتابهای فلسفه و نجوم و کتابهای معتزله را در آتش بسوخت.

در آستانه تولد خواجه عبدالله خراسان و ماوراءالنهر در زیر حاکمیت سامانیان بود. سپس محمود غزنوی بر خراسان تسلط یافت و بعد از آن نوبت به دوره کوتاه پسرش مسعود رسید. بعد از مسعود سلجوقیان صاحب تاج و تخت خراسان شدند. در عهد الب ارسلان سلجوقی خواجه نظام الملک معروف بوزارت برگزیده شد. پس از الب ارسلان پسرش ملک شاه سلجوقی به پادشاهی رسید و به کمک خواجه نظام الملک قلمرو خود را خوب اداره کرد. خواجه عبدالله انصاری در اواخر عمر که دوره اوج شهرت او محسوب می شد با خواجه نظام الملک و پادشاهان ادب پرور سلجوقی (الب ارسلان و ملکشاه) هم عصر بود.

استادان، شاگردان و سفرهای خواجه:

عبدالله انصاری از نزد استادان زیادی کسب فیض کرد و با شخصیت‌های علمی و عرفانی عصر خود ملاقات نمود. اساتید خواجه بیشتر مذهب شافعی داشتند. یحیی بن عمار الشیبانی سیستمی از شیراز به هرات آمد و تلاش ورزید تا شیوه اهل طریقت را با شریعت دمساز سازد. وی در تفسیر، حدیث، شعر و ادب ید طولایی داشت و خواجه از محضر او استفاده بسیار کرد.

وی اصول و فروع مذهب شافعی را از محضر قاضی ابومنصور ازدی فقیه و محدث و امام شافعیان هرات فراگرفت. ابومنصور حدود سی سال در مسند قضاوت تکیه داشت و با سلطان محمود غزنوی بسیار نزدیک بود. دربار غزنه به او اعتماد داشت.

4 - تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، ص 197
5 - جستجو در تصوف ایران، ص 56

خواجه در سال 417 هـ ق در 21 سالگی برای کسب علم و معرفت به نیشابور سفر کرد. در سال 423 هـ ق به زیارت خانه خدا شرف یاب شد. در بغداد مدتی اقامت گزید تا از نزد ابوخلال بغدادی متوفای 439 هـ ق بهره برد. وی هنگام بازگشت از سفر به دیدار ابوالحسن خرقانی متوفای 425 هـ ق شتافت و در مجلس وی آئینه دل را جلا داد؛ چنانکه در این باب خود خواجه می گوید: «اگر خرقانی را نمی دیدم حقیقت را نمی شناختم»⁽⁶⁾

عبدالله انصاری به ابوالحسن خرقانی ارادت زیادی داشت و آنرا با نثر آهنگین مسجع این طور توصیف کرده است: «عبدالله مردی بود بیابانی، می رفت بطلب آب زندگانی، ناگاه رسید به ابوالحسن خرقانی، چندان کشید آب زندگانی که نه عبدالله ماند و نه خرقانی»⁽⁷⁾

خواجه بارها به نیشابور که در آن وقت مهد ادب و عرفان بود، سفر کرد و از نزد اساتید بزرگوار چیزها آموخت. با ابوسعید ابی الخیر ملاقات کرد. خواجه نظام الدین طوسی وزیر مقتدر و دانشمند ملکشاه سلجوقی بوی ارادت داشت. عبدالله با نکاوت و حوصله مندی از نزد شیخ عمو، شیخ طاقی، شبری سگری، جراحی، محمد باشانی، احمد الحاجی، ابوعلی زرگر، بارودی، ابوعلی بوته گر، اسماعیل باس و ابوحنض کورتی بسی آموخت. گویند که در اعتقاد، استاد خواجه ابو عبدالله طاقی بوده است. پیر هرات در علم حدیث، تفسیر و فقه بدطولایی داشت.

عبدالله انصاری به مریدان و شاگردانش بیشتر درس تفسیر قرآن شریف و وعظ می داد و تا آخر عمر به آن تداوم بخشید. بقول استاد زرین کوب: «مجالس تفسیر خواجه درس معرفت و درس ذوق و حال بود»⁽⁸⁾

از شاگردان خواجه می توان از عبدالاول سگری، ابوالفتح عبدالملک کروخی، ابو جعفر محمد صیدلانی، ابو جعفر حنبل بن علی البخاری، ابوالفخر قاینی، عبدالصبور بن عبدالسلام، حسین الکتبی، احمد قلانسی و ابوالفضل رشیدالدین المیبیدی نام گرفت.

در اوایل سلجوقیان خواجه در اثر پافشاری مخالفان مجبور به ترک هرات شد و چند ماهی از زادگاهش دور گردید. همچنان در سنه 458 وی به اصرار اشاعره و به اشارت خواجه نظام الملک برای مدتی از هرات به بلخ تبعید شد.

مذهب عبدالله انصاری:

در زمان خواجه اکثریت مردم هرات حنیفی مذهب بودند. تعدادی شافعی و کرامیه نیز در آن زندگی می کردند. بقول سرژبورکوی «در کروخ و استرییان خوارج نیز می زیستند»⁽⁹⁾ اساتید خواجه بیشتر به شیوه شافعی سلوک می کردند؛ لیکن دیرزمانی نپائید که وی به مذهب حنبلی گرائید. در صد میدان آمده است که «که خواجه عبدالله در اصول از مذهب امام احمد بن حنبل و در فروع از امام شافعی پیروی می نمود»⁽¹⁰⁾

نقل کنند که خواجه در مذهب حنبلی تعصب تمام داشته است. در عهد غزنویان مخالفت با علم کلام، فلسفه و علوم نقلی بسی مروج بود و سلطان محمود درین امر افراط می کرد. در تاریخ گردیزی آمده است: «چنین خیر آوردند امیر محمود را که اندر شهر ری و نواحی آن مردمان باطنی مذهب و قرامطه بسیار اند و بفرمود تا کسانی که بدان مذهب متهم بودند حاضر کردند و سنگریز کردند و بسیار کس را از اهل آن مذهب بکشت و بعضی را به بست و سوی

6 - تذکرت الاولیای عطار، جلد دوم، ص 172

7 - طبقات صوفیه، مقدمه

8 - جستجو در تصوف ایران، ص 75

9 - سرگذشت پیر هرات، ص 29

10 - صد میدان، ص 8

خراسان فرستاد». (11) چون در سال 420 هجری این خبر بهرات رسید که کتب حکمت و ستاره شناسی را بسوختند « عبدالله از شنیدن آن خرسند شد» (12)

در مذهب ابوحنیفه پیشوای خراسانیان عجم رای و قیاس را که با عقل و حکمت خراسانی سازگار است بکار برند. مذهب مالکی پیشوای حجازیان در فقه به حدیث که با سنت و کلچر عرب آمیخته است، اعتماد کنند. مالکیان به پیروی از احمد بن حنبل که از محدثان بزرگ بود از قیاس و اجتهاد بدور اند. در عرصه فقه و تفسیر مکتب اهل حدیث که ریشه عربی دارد و مکتب اهل قیاس که بنیان عجمی دارد، مشهور بوده است. مکتب شافعی در حقیقت میانه دو روش بالا را متجلی سازد.

فقه حنفی بیش از سایر مکاتب فقهی برای عقل و ادراک آدمی ارزش قایل است و در عوض فقه حنبلی درباره امور بسیار سختگیر می باشد و به حدیث و سنت عرب اتکاء کند. ابن حنبل پیروان خود را بشدت از کتابهای رای، منطق و جدل نهی می کرد و از مناظره با اهل کلام خود داری می نمود. از عقل و حکمت پرهیز و با معتزلیان سخت مخالف بود.

عرفان خواجه:

عرفان عبدالله انصاری در چنبره شریعت مطرح بود و از پروازهای هنری عارفانه و آزاد منشی فیلسوفانه و دانشمندانه خیامی و حلاج وشانه بسی دور می گذشت. راه رسیدن به حقیقت را از طریق شریعت جستجو می کرد؛ چنانکه درین باب گوید: «شریعت همه حقیقت است و حقیقت همه شریعت، و بنای حقیقت بر شریعت است؛ و شریعت بی حقیقت بیکار است، حقیقت بی شریعت بیکار، و کار کنندگان جز ازین دو بیکار است» (13)

نقل کنند که خواجه نسبت به اصول و فروع دین تعصب داشت؛ همواره امر بمعروف و نهی از منکر می کرد؛ عمل به احکام شریعت را شرط اساسی و پایه اصلی سیر و سلوک می دانست و با صوفیانی که اوامر دین را مهمل می گذاشتند به سختی مبارزه داشت. وی با نثر زیبایی مسجع چنین گوید: معرفت را فاش کردن دیوانگی است؛ کرامات فروختن سبکی است؛ کرامات خریدن خری است؛ راستی کردن رستگاری است؛ تصرف در تصوف کافری است. (14)

خواجه با شور و حال حلاج موافق نبود و در مورد آن عارف آزاد مشرب چنین می گوید: من حال وی نپذیرم و سیرت او نپسندم و آن کشتن وی را کرامت نهم و امارد نکم. (15).

حافظ با نظاره ارادتمندانه و کلام ارزنده در باب غوغای منصور حلاج چنین سراید:

آن یار کزو گشت سردار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

-
- 11 - تاریخ گردیزی، ص 418
 - 12 - سرگذشت پیرهرات، ص 81
 - 13 - صد میدان، ص 17
 - 14 - صد میدان، ص 11
 - 15 - سرگذشت پیرهرات، ص 17

مولانا جلال الدین بلخی هم از انال‌الحق منصور با واژه نور که در عرفان مقام بس رفیع دارد یاد نموده است:

بود انال‌الحق در لب منصور نور بود انال‌الله در لب فرعون زور

خواجه در تصوف از عقل و برهان دوری می‌جست و برای اثبات حقیقت به دلیل و کلام اعتماد نداشت و قرآن را یگانه دلیل و مرشد مومن می‌دانست. بقول سرژبورکوی عبدالله انصاری مدرس نظری نبود. در امور تصوف و خدانشناسی از عقل و تعقل ادبی بسیار حذر می‌کرد. در مناظره نص را معتبرتر از جدال می‌شمرد. در تصوف و سلوک اشارات را بر عبارات ترجیح می‌داد. (16)

عرب تبار هراتی مشرب، خواجه انصار چنان با آداب، ذوق و عواطف نازکخیالانه هروی خوی گرفته بود که در مناجاتش سوز و درد عارفانه را به اوج رسانید. فرهنگ خراسانی هرات تا حدود زیادی از عصبیت و سختگیری حنبلی گرایانه شیخ انصار در هنگام سوز و جذب‌های صوفیانه می‌کاهید و او را در محیط نازکخیالانه صوفیانه می‌کشانید. زرین کوب در باب سختگیری و صلابت وی چنین گوید:

«با وجود درد و سوز صوفیانه بی‌ی که در کلام او خاصه مناجات‌هایست خشونت و صلابت یک شیخ الاسلام حنبلی هرگز در وجودش فروکش نکرد. چنانکه در سال 478 هجری که سن وی به هشتاد و دو می‌رسید خشم و تعصب او برضد یک واعظ که در ماه رمضان به هرات آمده بود و شیخ در کلام او بوی فلسفه شنیده بود فتنه عظیمی برانگیخت. چنانکه الجوزی در المنتظم روایت میکند در اثر این تحریک شیخ، عامه بر این واعظ شوریدند و خانه اش را آتش زدند» (17)

خواجه را مخالفانش به تجسم متهم می‌کردند، بدین سبب یکبار خواجه را بدربار سلطان مسعود و باردیگر به دربار آلپ ازسلان کشانیدند که در هر دو مرتبه وی تبرئه شد و آزاری به او نرسید. چکیده نظرات تجسمی او در کتاب الاربعین فی دلایل التوحید آمده است که ریشه‌های آنرا باید در مذهب حنبلی سراغ کرد.

شخصیت و طرز بینش خواجه:

در مورد طرز بینش خواجه در اوراق قبل اشاراتی شد که عصاره آن در شخصیت و آثار او تجلی یافته است. پیرهرات با مذهب حنبلی، عصبیت عربی و سختگیری آمیخته باشریعت بعضی از اوصاف، محاسن و سجایای هراتیان را مثل: (حساسیت، نازکخیالی، استعداد شعری، شوق علمی، لطافت طبع، سختگیری در مناظره علمی و دینی و غیره) را کسب کرده بود و بحیث عرب نژاد هراتی آداب در عرصه هنر و عرفان خراسان زمین درخشیدن گرفت. وی استعداد سرشار، ذکاوت خوب و قوه حافظه زیادی داشت. در حفظ و از برکردن احادیث، آیات و اشعار عربی دارای یدطولایی بود. زرین باب از قول خود وی در تاریخ حبیب السیر آمده است:

«هنوز خرد بودم که شعر می‌گفتم، حق سبحانه و تعالی مرا حفظی داده بود که هرچه برقلم من بگذشتی مرا یاد شدی و من سیصد هزار حدیث با هزار هزار اسناد یاد دارم و فرمود که من وقتی قیاس کردم که چند بیت یاددارم از اشعار

16 - سرگذشت پیرهرات، ص 15
17 جستجو در تصوف ایران، ص 73

عرب زیاده بر هفتاد هزار یاد داشتیم و هم از وی منقولست که گفت هر بامداد بگاہ بمقری می شدم بقرآن خواندن و چون باز می آمدم بدرس نزد ادیب رفته همه روز بنوشتن مشغولی می کردم» (18)

ابومنصور محمد بن علی انصاری پدر خواجه عبدالله پیشه ور و کاسب بود و در تقوا و خوی عرفانی شهرت داشت. وی در زمان خردسالی خواجه دارفانی را وداع گفت و عبدالله را تنها گذاشت. خواجه دوران خردسالی را در فقر و تنگدستی سپری کرد. چنانچه در مورد خودش می گوید: من بسیار با جامه عاریتی مجلس کرده ام و بسیار بگیاه خوردن بسر برده ام و بسیار خشت زیر سر نهاده ام. در همه خانه ما بوریائی بود که بروی بختی و نمد پاره بی که بر خود پوشیدی. (19)

همچنان در نفعات الانس در باره شخصیت خواجه آمده است: «شیخ الاسلام گفت که اول مرا در دبیرستان زنی کردند گفتند زیان دارد، چون چهارساله شدم مرا در دبیرستان مالینی کردند، و چون نه ساله شدم املاء می نوشتم از قاضی ابومنصور و از جاروئی و چهارده ساله بودم که مرا به مجلس بنشانند، و من در دبیرستان ادب خرد بودم که شعر میگفتم چنانکه دیگران را بر من حسد می آمد» (20)

عبدالله انصاری مردی پیگیر و قاطع بود و بامخالفان خود به سختی مقابله می کرد. چنان بود که در نیشابور با علم کلام، که با طبیعت عربی، اعتقاد حنبلی و ذوق هنری او جور در نمی آمد به مخالفت برخاست و کتابی علیه علم کلام نبشت. به این خاطر بفرمان خواجه نظام الملک طوسی از نیشابور اخراج شد. وی متکلمان را در ردیف فلاسفه و زنادقه اهل بدعت می شمرد و آنها را به سبب اینکه بر خلاف اجداد خود رفته اند سرزنش می کرد.

محیط ضد فلسفی و علوم عقلی آن زمان از یکطرف و عقاید سختگیرانه استادان خواجه از طرف دیگر در شکلگیری شخصیت پیرهرات تأثیر زیادی بجا گذاشت. یکی از اساتید خواجه قاضی ابومنصور ازدی بود که با متکلمان و معتزله سخت مخالفت می ورزید. تعصب و سختگیری این قاضی عهد غزنویان بر عبدالله جوان سخت اثر نهاده بود. در آن زمان در هرات فیلسوف و طبیعی می زیست که او را ادیب اسماعیل می گفتند. او دانشمندی بزرگ بود و یکبار قصابی را که سکنه قلبی کرده بود و آنرا نا دانسته غسل و کفن کرده بودند، معالجه و حیات بخشید. هراتیان او را بسی احترام می کردند. عبدالله انصاری با این مرد دانشمند مخالفت می کرد. نظامی عروضی درین باب می نگارد: «شیخ الاسلام عبدالله انصاری با این خواجه اسمعیل تعصب کردی و بارها قصد او کرد و کتب او بسوخت و این تعصبی بود دینی که هرویای درو اعتقاد کرده بودند که او مرده را زنده میکند، مگر شیخ الاسلام بیمار شد و خواجه اسماعیل او را معالجت فرمود و برای وی گفت: علم بیاید آموخت و کتاب نیاید سوخت» (21)

هنر خواجه:

عبدالله انصاری در نثر مسجع بسی خوش درخشید و او را نخستین سجع ساز دری نامند. وی آوردن شعر در بین نثر را به مناسبت موضوع باب کرد که سپس سعدی شیرازی آنرا به اوج کمال رسانید. هرمان اته یکی از پژوهشگران

18 - تاریخ حبیب السیر، جلد دوم، ص 315

19 - نفعات الانس، ص 110

20 - نفعات الانس، ص 333

21 - چهار مقاله عروضی، ص 126

خارجی درین مورد می گوید: «نثر مخلوطی با غزل و رباعی تحریر یافته او، بیش از دیگر به اتحاد تدریجی شعر صوفیانه و پندیات خدمت کرد و در حقیقت راه را به سنائی بزرگ باز نمود» (22)

در ظاهر بنظر می رسد که خواجه این شیوه را از فرهنگ عرب تقلید کرده است. چنانکه صاحب قابوسنامه در حدود 475 هـ ق چنین می نگارد: در نامه تازی سجع هنر است و سخت نیکو و خوش آید، لیکن در نامه پارسی سجع ناخوش آید. همچنان محمدتقی بهار این طور ابراز نظر می کند:

اشجاعی که خواجه آورده است نوعی است از شعر، زیرا عبارات او بیشتر قرینه هائیسست مزدوج و مرصع و مسجع که گاهی به تقلید ترانه های هشت هجائی و قافیه دار عهد ساسانی سه لختی که عرب در ارجوزه های قدیم خود از آنها تقلید می کرده و نمونه آن ترانه (آبست و نیبذ است) یزید بن مفرغ و ترانه کودکان بلخ در ذم اسد بن مسلم سردار عرب است که طبری نقل کرده. (23)

حسین آهی در باره سبک خواجه در مقدمه طبقات صوفیه چنین می نگارد: سبک خواجه در واقع همان شیوه مجلس گویان صوفی و اهل منبر است و آن را واسطه نثر مرسل و نثر مصنوع می توان برشمرد که نوعی وزن و حالتی از شعر در آن احساس می شود. اگرچه خواجه کوشیده است تا در بیشتر موارد این نثر موزون را با آوردن قوافی به شعر نزدیکتر سازد، بسیار اتفاق افتاده است که تنها به وزن بسنده کرده و از آوردن سجع و قافیه چشم پوشیده است و گاهی نیز کلام او به اشعار هجائی قافیه دار می ماند.

خواجه عبدالله شعر هم می سرود؛ لیکن از وی اشعار منظمی در دست نیست. در باره شعر او تنها می توان از روی اشعار مناجات وی قضاوت کرد. در این مورد هم بعضی ها گویند که در اصل این اشعار نیز تردید وجود دارد. بهرحال خواجه چنانکه خود گوید از دوران کودکی شوق و استعداد سرایش شعر داشته است. درین باره رضاقلی هدایت در ریاض العارفین گوید: ویرا (خواجه عبدالله) اشعار عربیه و فارسیه است که در بعضی انصاری و در پاره ای پیرهری تخلص نماید.

نمونه کلام خواجه عبدالله: هرچند از خواجه اشعار منظمی در دست نیست؛ اما از روی اشعار پراکنده او می توان در باره شعرش به تعمق نشست. خواجه از نگاه هنری با نثر مسجع و نثر شیر و شکر آمیخته با اشعارش مشهور است و از حیث علمی شخصیت اصلی او در علوم منقول خاصه حدیث تبارز داشته است. در شعر هرچند بیپایه شاعران بزرگ روزگارش نمی رسد؛ لیکن در اشعارش سوز و گداز پرشوری نهفته است. همچنان قابل یادآوری است که در مورد بعضی شعرهائیکه به خواجه نسبت داده شده است تردید وجود دارد؛ گویند که برخی از آن شاید توسط دیگران سروده شده باشد. درینجا به نمونه کلامش در نثر و نظم توجه کنید:

نثر موزون و مسجع:

- الهی بنیاد توحید ما خراب مکن و باغ امید ما بی آب مکن.
- الهی دلی ده که در شکر تو جان بازیم و جانی ده که کار آن جهان سازیم.
- الهی جمال تو راست باقی زشتند و زاهدان مزدوران بهشتند.
- الهی باتو آشنا شدم از خلایق جدا شدم در جهان شیدا شدم نمانم بودم پیدا شدم.

22 - تاریخ ادبیات فارسی، ص 150، به نقل از صد میدان، ص 12
23 - سبک شناسی، جلد اول، ص 240

- الهی نوازنده غریبان تویی و من غریبم دردم را دواکن که تویی طیبیم ای دلیل هر گم گشته. (24)
- الهی از بخت خود چون پرهیزم و از بودن کجا گریزم.
- الهی آدمم با دو دست تھی، بسوختم بر امید بهی، چه بود اگر از فضل خود بر این خسته دلم مرهم نهی.
- الهی این تیغ است که چنین تیز است، نه جای آرام و نه روی گریز است.
- مهربانا اکنون که در غرقابم، دستم گیر که گرم افتادم.

رباعیات:

نمونه اشعا مناجات

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آ



ای در دل من اصل تمنا همه تو وی در سرمن مایه سودا همه تو
هر چند بروزگار درمی نگریم امروز همه توهی و فردا همه تو



یارب مکن از لطف پریشان ما را هر چند که هست جرم و عصیان ما را
ذات تو غنی و ما همه محتاجیم محتاج بغیر خود مگردان ما را
(25)

غزلیات:

بوی درمان

ای ز درت خستگان را بوی درمان آمده
یاد تو مرعاشقان را مونس جان آمده
صد هزاران همچو موسی مست در هر گوشه یی
رب ارنی گو شده دیدار جویان آمده
صد هزاران عاشق سرگشته بینم پر امید
برسر کوی غمت الله گویان آمده

24 - مناجات و مقالات خواجه عبدالله انصاری، 6-18
25 - مناجات و مقالات خواجه عبدالله انصاری، 24-28

سینه ها بینم زسوز هجرتو بریان شده
دیده ها بینم زدرد عشق گریان آمده
عاشقانت نعره فقر فخری می زنند
برسر کوی ملامت پای کویان آمده
پیر انصار از شراب شوق خورده جرعه یی
همچو مجنون گرد عالم مست و حیران آمده (26)

ابیات زیر در رساله کنز السالکین، مقالات عقل و عشق در موعظه یازدهم فضایل محموده آمده است:

عشق خدا

ای طالبی که دعوی عشق خدا کنی
در غیر او نظر به محبت چرا کنی
از جستجوی غیر تو بیگانه شو اگر
خواهی که دل بحضرت او آشنا کنی
حقا که شور و ولوله در آسمان فتد
آنکه که تو زبیم خدا ربنا کنی
ملک بهشت از تو شود گر زروی عجز
خود را فدای خاطر یک بینوا کنی
انصاریا چو روز شوی روشن ارشی
خود را بعجز بر در سلطان گدا کنی

آه فقیر

مکن که آه فقیری شبی برون تازد
هزار همچو تو از خاندان براندازد
زتیر آه یتیمی مگر نمی ترسی
زسوز سیه پیری که ناوک اندازد
حذر نمای از آن ناله سحرگاهی
که گر بکوه زند روزنی در آن سازد
بوقت نیمه شبی گر بگوید ای الله
فغان و ناله بعرض و ملائک اندازد

هزار جوشن فولاد اگر بیوشی تو
ز آه گرم فقیری چو موم بگدازد
مناز بر سر مظلوم ساکن ای ظالم
که دست فتنه ایام برسرت تازد
اگر بجل نکند سائل ستمدیده
جزا دهنده ترا در جهنم اندازد
زبار جور لئیمان منال عبدالله
که گر خسی بزند کردگار بنوازد (27)

نجوای نیمه شب

ما را دلپست گوهر دریای نیمه شب
گوهر فشان محنت و غمهای نیمه شب
گو خواجه صبحدم به تماشای گل برو
ما را بس است ذوق تماشای نیمه شب
روحانیان سدره بیای تو سر نهند
چون سر نهاد نقش تو برپای نیمه شب
خوش دولتی که سیر تو باشد بسوی عرش
هرشب روان زمسجد اقصای نیمه شب
یک صبحدم چو صبح برآورد می زدل
تا وا شود زبهر تو درهای نیمه شب
ما را همین بس است تفاخر که هر شبی
درمیکشم جام غم افزای نیمه شب
ما ملک نیمروز بیک جو نمی خریم
تا وام ماست ناله و نجوای نیمه شب
انصاریا دریغ که هرکس نمی شود
واقف بسر صبح و معمای نیمه شب (28)

آثار خواجه عبدالله انصاری

نام و آوزاه خواجه در عرصه هنر و نویسندگی بیشتر به سبب مناجات اوست که به نثر دلکش مسجع به زبان دری نگارش یافته است. مهمترین اثر وی در باب تصوف کتاب منازل السائرین است که در سنه 475 هجری بزبان عربی

27 - این غزل در رساله انوارالحق در موعظه پنجم نیز آمده است.
28 - اشکها و شادبها، ص 96

نوشته شده و منازل صد گانه در آن به تفسیر بیان شده است. رسالهٔ صد میدان که در سال 448 هجری به زبان دری نگارش یافته در واقع طرح مقدماتی منازل السائرین بشمار آید.

ذم الکلام و اهله که بزبان عربی نگاریده شده برضد علم کلام و افکار معتزله و اشعریان است و خواجه حین مقابله با آنان در نیشابور به نگارش آن مبادرت ورزید. گویند که به سبب ضدیت خواجه با علوم معقول، فلسفه و علم کلام نتوانست مدت زیادی در نیشابور اقامت گزیند؛ با مخالفت علما و دانشمندان آن دیار روبرو شد.

مختصر فی آداب الصوفیه و السالکین الطریق الحق به زبان دری تحریر شده و یازده برگ است. این اثر در سال 1960 میلادی به کوشش سرژ یورکوی در قاهره طبع و نشر شده است. مناقب الامام احمد حنبل به زبان عربی است. گویند که در کتابخانهٔ کوشک بغداد موجود می باشد. المعارف یا محبت نامه در سیر و سلوک است. واردات جزوهٔ کوتاهی است که در بیان مراتب سیرالی الله مطالبی دارد. فی المناجات که در عنوانهای گوناگون است. رسایل منسوب به خواجه عبدالله انصاری عبارت اند از: مناجات نامه، نصایح، زادالعارفین، کنز السالکین، قلندرنامه، محبت نامه و هفت حصار. مقالات خواجه مشتمل است بر نصایح، موعظه ها، اندرزها که با اشعاری نغز آمیخته می باشد.

کشف الاسرار و عدّه الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری یکی از گنجینه های نفیس دینی و ادبی آن دوره است که به خواجه منسوب کنند؛ لیکن مولف اصلی آن دانشمند فرزانه ای بوده بنام امام السعید رشیدالدین ابی الفضل بن ابی سعید احمد بن محمد بن محمود البیدی که آنرا در سال 520 هجری تألیف کرده است. بقول مولف کار وی در نگارش این تفسیر بر اساس نسخهٔ مختصر خواجه انصار بوده است و آنرا «در اختصار و ایجاز بحد اعجاز دیده است».

علی اصغر حکمت در باب این تفسیر می نگارد: «از مطالعه و تصفح در این نسخ معلوم شد که کتاب مذکور خزانة ایست آکنده به لئالی و جواهر، مشتمل بر تفسیر قرآن شریف به سبک مفسرین عامه، و محتوای بر قرائات و اختلاف آنها، و شأن و نزول آیات، و بحث در احکام فقهیه، و تأویلات عرفانی به سبک صوفیه عظام که جابجا با قوالی چند از خواجه انصار مزین است. از لحاظ ادبی هزار فایده علمی، ادبی و لغوی و تاریخی را بیارسی زبانان تقدیم میدارد و صدها لغات و اصطلاحات رائج در قرن پنجم و ششم هجری که دورهٔ اوج ادبیات فارسی بوده است در این گنجینه وجود دارد» (29)

یکی از کارهای دیگر خواجه املاء طبقات الصوفیه سلمی به زبان دری هروی است که در مجالس درس و بحث انجام شده و سپس یکی از شاگردانش آن اوراق را تدوین کرد و در تاریخ به طبقات الصوفیه هروی مشهور گردید. از روی این کتاب می توان به واژگان هروی رائج آن زمان و نثر آن روزگار آشنا شد.

29 - مقدمه کشف الاسرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت.

کتابنامه

1. خواند امیر، تاریخ حبیب السیر، جلد دوم، چاپ ایران، 1362.
2. طبقات الصوفیه، به تصحیح و حواشی عبدالحی حبیبی، چاپ ایران، 1362.
3. نفحات الانس، عبدالرحمن جامی (قرن نهم هجری)، چاپ ایران.
4. تذکرت الاولیا عطار، به تصحیح علامه قزوینی، جلد سوم، چاپ ایران.
5. تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفا، جلد اول، چاپ ایران 1370.
6. تاریخ سیاسی اسلام، تألیف دکتر حسن ابراهیم حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ایران، سال 1366.
7. جستجو در تصوف ایران، دکتر عبدالحسین زرین کوب، چاپ ایران، سال 1363.
8. سرگذشت پیرهرات، سرژ یورکوی، ترجمه دکتر روان فرهادی، چاپ ایران، سال 1360.
9. چهار مقاله احمد نظامی عروضی سمرقندی، به اهتمام علامه محمد قزوینی، چاپ ایران، سال 1368.
10. چهار امام اهل سنت و جماعت، تألیف محمد رؤف توکلی، چاپ ایران، 1362.
11. صد میدان، به اهتمام دکتر قاسم انصاری، چاپ ایران، 1368.
12. سبک شناسی، محمد تقی بهار، جلد اول، چاپ ایران، 1369.
13. تاریخ ادبیات فارسی، تألیف هرمان رته، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، چاپ ایران.
14. مناجات و مقالات خواجه عبدالله انصاری، بکوشش حامد ربانی، چاپ ایران.
15. اشکها و شادیها، افتخارزاده سید جمال الدین، چاپ ایران.
16. کشف الاسرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ ایران، سال 1370.